



زنده باد حاکمیت مردم

دوشنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۸۸

مرگ بر دیکتاتوری



۸ مارس جهانی از مبارزه زنان برای برابری و رهایی



جنسیت پیشگام مبارزات نیروی کار

امیر ک

چند سال پیش، در محافل کوچکی در تهران مباحثی در خصوص تحولات ساختار جنسیتی جنبش کارگری و مبارزات کارگری در جریان بود. اینکه زنان به زودی صفوف پیشگامان مبارزات نیروی کار ایران خواهند شد. گسترش دهشتناک و سریع خط مشی های نئولیبرال در جامعه ایرانی شاغلین بخش های دولتی و خدماتی را به شدت پروتلیتریزه کرده است. از آنجا که تقسیم جنسیتی مشاغل در ایران، شغل های صنعتی و رسمی را به طور عمده در اختیار مردان قرار داده است، و زنان را از دستیابی به این مشاغل به صورت سیستماتیک محروم کرده است، در نتیجه عمده زنان شاغل در بخش های خدماتی و دولتی جای داده شده اند. خصوصی کردن های گسترده، توقف استخدام های رسمی و جایگزینی قراردادهای موقت، عدم شمول قانون کار بر بسیاری از این گونه محیط های کاری، و موارد مشابه باعث شده است تا این گونه زنان به شدت مورد استثمار قرار بگیرند. آنها با دستمزدهای بسیار پایین به کار گرفته می شوند، تحت پوشش مقررات رفاهی نیستند، از مرخصی با حقوق در دوران زایمان و پرورش نوزاد محرومند، در بسیاری موارد آزارهای جنسیتی و جنسی قرار می گیرند و فاقد حق تشکل و اتحادیه برای دفاع از حقوق خود هستند. زنان جوانی که در دهه اخیر توانسته اند تحصیلات دانشگاهی بالا کسب کنند و از آگاهی عمومی و جنسیتی بالایی برخوردارند اکنون با چنین فضای شغلی ای روبرویند. آگاهی نسبتا بالا و وضعیت مطلقا فرودست این زنان جوان باعث می شود که آنان پرچم دار نخست مبارزه علیه وضع موجود باشند. کسانی که فقط جنبش مبارزاتی کارگران را مردانه تعقیب می کنند و تنها رانندگان شرکت اتوبوس واحد و کارگران نیشکر هفت تپه را جنبش کارگری می دانند، قادر به تحلیل شرایط جنبش کنونی مردم نیستند و آن را جنبش طبقات دارا محسوب می کنند. بسیاری نیز به دلیل منافع معین خود تلاش دارند این زنان پیشگام در خیابان ها را طبقه متوسطی جا بزنند که تنها خواست هایی معتدل در قلمروهای حقوقی دارد. اما این زنان گرچه در بی حقوقی مطلق به سر می برند، و حتی برای حق پوشش و یا بوسیدن محبوب خود باید در خیابان ها پیکار کنند، اما این پیکار آنها محدود به قلمروی فرهنگی و یا حقوقی نیست. آنها دیر یا زود کلیت مناسبات اقتصادی جامعه را به پرسش خواهند گرفت.

به ستاد انقلاب (یعنی ما) پیوندید!

و ...

این ها اگر ناشی از بیماری روانی و توهمات قرص های آرامش بخش که لابد قرار است غم غربت را تسکین دهد نباشد، ناشی از خرفتی سیاسی است! و ناشی از ترس از نقد خود و انداختن تمام تقصیرات بر گرده های رژیم سرکوبگر اسلامی. وظیفه ی فوری نیروهای واقعی اپوزیسیون، برجسته ساختن مناسبات های که مستقیما ماشین ایدئولوژیک سیستم را هدف می گیرند؛ یعنی ۸ مارس، ۱ می، ۱۶ آذر و ... و پیوند دادن آنها با مبارزات جاری است. تأکید می کنم که نکته ی مهم، همین پیوند دادن است. این پیوند دادن است که می تواند همزونی فعلی بورژوازی سنتی را از بین ببرد. بورژوازی ای که مهمترین شخصیت زن سیاسی اش که سمبل فمینیسم بورژوازی و مذهبی عقب افتاده است، یعنی زهرا رهنورد، ماهیت ناخودآگاه ایدئولوژیک ذهنش در مورد زنان را در این شعرش آشکار می سازد:

گرچه مردان قبیله همگی کشته شدند

توی گهواره چوبی پسری هست هنوز

پس هرچه رادیکالیسم افزایش یافته و مناسبات های با ماهیت ضد ایدئولوژی سرمایه داری اسلامی برجسته شوند می توان به از بین رفتن همزونی بورژوازی سنتی امیدوار شد. یعنی بر خلاف نوشین خراسانی که گوسفند مرده ی کمپین را نذر امامزاده ی سبز می کند، باید بر استقلال و پویایی جنبش زنان در پیوند با زمینه ی اجتماعی جنبش مردمی تأکید کرد. برای مثال می توان از بیانیه ی اخیر فعالان جنبش زنان یاد کرد که در بیانیه رزا به طور مفصل تر به آن پرداخته شده و دارای نکاتی مثبت و قابل تأمل است.

در مورد ماهیت طبقاتی منافع بلوک های متخاصم یاد شده، در مقالات پیشین بحث مفصل انجام شد و از سوی رفقای مختلف بازخورد های عمومی و خصوصی دریافت کردیم. باید از این دوستان سپاسگزاری کرد که ایرادات بحث را به ما انتقال دادند. و باز هم تأکید می کنم که امیدوارم این نوشته هم در پیچه ی برای بحث میان نیروهای رادیکال بگشاید. این گونه باد.

نموده و برای استفاده از حرکات موجود و پیشبرد منافع طبقه ی کارگر و همزونی یافتن آن بر جنبش، تلاش هایی چند نموده اند. و گروهی دیگر نقش نمایندگی روزنامه ی کیهان را بازی کرده و هرگونه انفعال در حرکت مردمی را با شور و شغف در بوق و کرنا می کنند تا شاهدی مبنی بر درستی عملشان که در واقع ناشی از فلج سیاسی شان است بیابند. اینان که تا دیروز انتخابات می خواستند با چند هزار نفر انقلاب کنند و بلانکی ست بازیشان بر همه آشکار بود، ناگهان برای این که قدم رنجه بفرمایند و با نیروی عظیمشان؟! وارد مبارزه در میدان جدید شوند، فراهم نبودن تشکیلات و سازماندهی در میان طبقه ی کارگر را بهانه کردند. پنداری که این تشکیلات یک شبه و خارج از مبارزه ی طبقاتی قرار است به وجود آید.

پیش از این نیز متذکر شده بودیم که حکومت سرمایه داری اسلامی با بحرانی شدن تضادهای ذاتی اش، هرگونه که از این مرحله بگذرد، ضعیف تر از پیش خواهد بود. این روزها آن چه که آشکار است، پایین آمدن قابلیت بسیج نیروهای بدنه در هر دو بلوک است. و این نقطه ی عظمت اصلی برای اپوزیسیون واقعی چه است که بدون توهم و یا منزه طلبی بر روند مبارزه ی مردمی تأثیر گذارد. کاری که در طی این ۹ ماه، نشریات خیابان، بذر و... و نسل نوی چپ ایران برای آن تلاش نموده و می نماید. در مورد میزان این تأثیر گذاری بحث نمودن دشوار است. اما مسأله اصلی اینجاست که در دوران پیش رو چه باید کرد و چگونه می توان ابعاد این تأثیر گذاری را بدون در افتادن به وادی انحلال طلبی گسترش داد؟

در سلسله مقالات پیشین در مورد اهمیت جنبش های دموکراتیک مانند، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و غیره در شکل دادن به بلوک انقلابی یعنی اتحاد طبقات کارگر و خرده بورژوازی نوین به رهبری طبقه ی کارگر بحث کافی گردیده است. حال در آستانه ی ۸ مارس بار دیگر تأکید می کنیم که راه حل کلیدی، گسترش این جنبش ها و مادیت دادن به حرکت مردمی در این عرصه ها است. و این فرایندی است که همزونی طبقه ی کارگر را تسهیل می نماید. متأسفانه اغلب نیروهای اپوزیسیون در این مورد هم رفتاری کاملاً پیشبینی پذیر و ساده دارند. دستورات آشپزی آنها از حد نیمرو فراتر نمی رود. آن با تخم مرغ های که اصلا وجود خارجی ندارند. به جملات زیر توجه نمایید:

طرفداران ما! نمایش رژیم را به هم بزنید!
حجاب ها را بردارید! (ایضا همان خیل کثیری که لابد نمایش رژیم تا دندان مسلح را به هم زده اند!)

در آستانه ی ۸ مارس

ن. سپهری

اکنون نزدیک ۹ ماه از شروع حوادث پس از انتخابات می گذرد. جنینی که در ابتدا، ماهیت، ابعاد و سوگیری برای همه نامشخص بود، کم و بیش شکل نهایی خود را یافته است. گروه های مختلف بورژوازی ایران، یعنی دو بلوک متخاصم، به این نتیجه رسیده اند که این وضعیت ناپایدار، کلیت سیستمی را که همه ی این گروه ها در آن ریشه دارند، تهدید می نماید. پس راه حل نهایی را در پیش گرفته اند: اشتی ملی! با دلالتی واسطه های دو طرف و تغییراتی در میزان سهم هر کدام از گروه ها در حوزه های مختلف می توان بر روی اصول مشترک یعنی حفظ رژیم سرمایه داری اسلامی به توافق رسید. تنها مسأله، حفظ بدنه ی اجتماعی در هر دو گروه است. یعنی حفظ پرستیژ دموکرات و میلیتانت آزادی بودن از سوی بلوک بورژوازی سنتی (سبز ها) و حفظ پرستیژ اسلام گرایی و مقتدر بودن از سوی بلوک بورژوازی نوین (سپاه). اختلاف نظرها و آزمون شیوه های مختلف باید بهترین راه حل را برای این فرایند گذار فراهم آورد.

اما در میان نیروهای اپوزیسیون چه می گذرد؟ گروهی از نیروها، همچنان بر تخمین نادرست خود از وزن و تأثیر گذاری مثلا احزابشان بر جامعه اصرار دارند و هنوز نمی دانند که فصل تازه ای از ارتباط اپوزیسیون سیاسی و جامعه رقم خورده است. اینان همچون اسفندیاران روئین تنی هستند که برای تکمیل اسطوره ی تخیلی خود، چشمان سیاسیشان را از حذقه درآورده اند و به قول بهمن شفیق شکست ناپذیر گشته اند. اما این توهم تنها در میان خودشان و سوژه های ساخته و پرداخته ی رسانه های بی رمقشان که همگی کورند وجود دارد. امیدوارم که دست کم، در محافل خصوصیشان و با خودشان صادق باشند. که، اگر این گونه نباشند به زودی، اگر تا کنون اتفاق نیافتاده باشد، به ژنرال های بانز نشسته ای بدل می شوند که به جای جنگیدن در میدان رزم، با بازی های کامپیوتری جنگی خود را سرگرم ساخته و برای هم رجز می خوانند.

دسته ی دوم در میان نیروهای اپوزیسیون گروهی اند که در ابتدا هرگونه پیوندی را میان وضعیت تازه و تاریخ مبارزات مردمی برای آزادی و برابری را منکر می شدند. برخی از اینان تحلیل های خود را به مرور زمان تصحیح

ایران سرزمین سوگواری – ایران سرزمین مادران عزادار

روژین فرزاد

برای بازخوانی ستم هایی که بر زنان ایرانی رفته و همچنان بیداد می کند، پهنه ی تاریخ بس فراخ و گسترده است. پس مقطع سی ساله ی اخیر از تاریخ ایران را برش می زنیم، تا از دریچه ی آن برخی حقایقی را که از دیرباز با زندگی زنان این دیار عجین شده به اختصار بازخوانی کنیم.

زن ایرانی در روند انقلابی که تحقق آمال و آرزوهایش را در به ثمر نشستن آن می بیند، پرشور و پر شهامت حضور دارد؛ در کشاکش این حضور، یا خود جان می بازد و یا عزادار عزیزانی می شود که دیگر نیستند تا رستن نهال انقلاب را ببیند.

انقلابی که دیگر برای مردم نیست، فرزندان انقلابی اش را به دار می کشد. زن ایرانی یا خود زندانی و شکنجه و تجاوز می شود و بر دار می رود، یا ناباورانه زندانی و شکنجه شدن و بر دار رفتن عزیزانش را نظاره می کند تا مرثیه خوان رفتگان اش گردد.

در کردستان و ترکمن صحرا فرزندان این سرزمین را به جوخه های مرگ می سپارند و زنان این دیار را به لباس های سیاه.

جنگ با تمام شومی و تیرگی های ذاتی اش آغاز می شود و پیامد آن بمباران است و کشتار و قتل های مقدس و شوربختی همگانی؛ و زن بار دیگر عزادار می شود به همراه خواهران عراقی اش، ولی غریو شیپور جنگ را گویی پایانی نیست.

جنگ به پایان می رسد، اما کشتار را پایانی نیست. خداوندان دیروز جنگ، امروز فرمان به پاکسازی زندان ها از جوانان این سرزمین می دهند. او بار دیگر بر دار می رود یا بر دار رفتن عزیزان را در گورهای بی نشان و گورستان های ممنوعه به سوگ می نشیند، در حالی که چون گذشته سوگواری اش را هم مکافات می کنند.

عاشق می شود ولی قانون اسلامی به پشت گرمی نظام مردسالار، عشق زنانه را ممنوع ساخته است و او عزادار عشق بر باد رفته اش می شود؛ خطر می کند و دل به عشق می سپارد، قانون اسلامی اما سنگسارش می کند، تا خود موضوع عزای عزیزان اش گردد.

ازدواج می کند در ناشناختگی و اجبارغ مادر می شود و طلاقش می دهند و قانون اسلامی فرزندش را از او می رباید و او سوگوار دوری فرزند و تنهایی و بی کسی اش می شود.

امیدوار به تغییر برای رهایی خویش و خواهران اش به هر راهی در می آویزد؛ حبس اش می کنند، شلاق اش می زنند و با تهدید خانه نشین اش می سازند و او سوگوار زنانگی اش و حقوق انسانی بر باد رفته اش می گردد.

دیگر بار امیدوار به تغییر و پرشور از شور همگانی، به جنبش مردم می پیوندد و در ساختن اش دلیرانه همراهی می کند. بار دیگر سرکوب اش می کنند، وحشیانه کتک اش می زنند، قلب اش را در خیابان ها به گلوله می بندند و در سیاه چال ها همراه با دیگر همزمان اش برای در هم شکستن مقاومت اش شکنجه اش می کنند و برای تحقیر و خرد کردن اش به او و همزمانش تجاوز می کنند و جسد مثله شده اش را می سوزانند، تا او دیگر بار عزادار این همه ستم و جنایت های مقدس گردد.

باری «مادران عزادار»ی که اینک در ایران به دادخواهی ستم برخاسته اند، همواره عزادار بوده اند؛ آن ها خود دختران رنج و تبعیض و عزا بوده اند و اینک در سوگ عزیزان شان و نیز برای پایان دادن به این سوگواری دیرپا، عزمشان را جزم کرده اند تا خود فریادشان را به گوش جهانیان برسانند؛ مادران عزادار می خواهند با حقانیت فریاد خود، صدای رسای بی گناهی هزاران هزار زن و مادری باشند که در این سرزمین نفرین شده همواره مورد ستم و عزادار بوده اند. باشد که به گوش های سنگین فرشته ی عدالت، لرزشی دست دهد؛ باشد که آزادگان جهان همانند فریاد «مادران میدان مایا» در آرژانتین، صدای مادران و زنان ایرانی را هم بشنوند و به انعکاس آن همت گمارند.



نمود، اما زنان چگونه، پیشاپیش مردان علیه دیکتاتوری اسلامی و ۳۰ سال تحقیر و تنزل مضاعف شانیتشان توسط نظام هم بسته کاپیتالیسم بنیادگرا، جنگیدند.

زنان به خوبی می دانند که رهایی آنان به پیش روی جنبشی بستگی دارد که پلاتفرم سیاسی خود را علیه دیکتاتوری اسلامی (که هر دو وصف، تبعات کاپیتالیسم در کشوری خاورمیانه ای می باشند) اعلام نموده باشد.

از این رو در تقویم مبارزات سیاسی، مارس، روز جهانی آزادی زن، جایگاه ویژه ای می یابد و توجه به این نکته که جنبش فمینیستی در کجای این جنبش قرار گرفته است را ضروری می سازد.

آنچه که طی چند سال گذشته تحت عنوان جنبش زنان دائمًا از آن سخن رانده شده است، در واقع مرکب از الیت های فمینیستی بوده است که عمدتًا با گرایش لیبرالی، جنبش زنان را در معنای خاصّ نمایندگی کرده اند. کسانی که با کمپین یک میلیون امضا و دست به دامان آیت الله های مترقی شدن و سپس در مقطع انتخابات ریاست جمهوری عملا جنبش زنان به معنای اخص آن را به زائده این یا آن کاندیدای ریاست جمهوری بدل کردند و بعد، با به راه افتادن جنبش توده ای ضد دیکتاتوری اخیر، خواست های آن را در «جنبش سبز» و برنامه های رهبران و چهره های معین داخلی و خارجی آن متبلور دیدند.

اینان دقیقا همان کسانی بودند که تا پیش از معرکه گیری اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی پس از انتخابات ۸۸، دائمًا از استقلال مطلق جنبش زنان و خواست های آنان سخن می گفتند، تعامل جنبش زنان با جنبش های اجتماعی و پیشرو دیگر را عملا بلا موضوعیت می کردند و دائمًا بر طبل غیر سیاسی!!! بودن جنبش زنان می زدند.

این چهره های لیبرال جنبش فمینیستی که اگر سخن از رهبری جنبش زنان به میان می آمد کهیر می زدند اما عملا بر تخت رهبری خوش نشسته بوده اند، از نخستین روزهای آغاز مبارزات مردم در خیابان ها، مواضع متفاوتی را به نمایش گذاردند. دیگر صحبت از استقلال جنبش زنان در بین نبود، چرا که آن را به وضوح به زائده یک گرایش سیاسی مشخص در متن این جنبش پیوند زده بودند. صف مستقلی از زنان که خواست های مشخص و شعار های خود را فریاد بزئند مورد نظر نبود! زنان این بار از مقطع انتخابات به این سوی بایستی تنها در موقعیت ابژه هایی سر به زیر، تبلیغات و تکرار شعارهایی مشخص



مادران میدان مایو (مه)، مادران ناپدیدشدگان آرژانتینی که معروفیت جهانی دارند، با مادران عزادار ایرانی اعلام همبستگی کرده اند.

انجمن مادران میدان مه (مایو) با مادران عزادار در ایران همبستگی می کند. این تشکل با سرکوب دولت احمدی نژاد مواجه است، دولتی که جان ۵۷ نفر را گرفته و بیش از چهار هزار نفر را زندانی کرده است. مادران ایرانی که برای نخستین بار در ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۹ در تهران گرد هم آمده اند، شنبه ها، لباس سیاه بر تن، با مطالبهء آزادی تمام زندانیان سیاسی و خواست محاکمه تمام کسانی که مسئول سرکوب هستند تظاهرات می کنند.

شب ۸ فوریه نیروهای مسلح به منزل بسیاری از این مادران رفتند و آنان را دستگیر کردند. ما مادران میدان مه خواستار آزادی فوری آنان هستیم. و همراه با آنان خواستار آزادی تمام زندانیان سیاسی و محاکمه و مجازات سرکوبگران هستیم.

مبارزهٔ خلق های جهان مبارزهٔ خود ماست

ابه د یونانی‌نی

رئیس انجمن مادران میدان مه

۵ مارس ۲۰۱۰

و از پیش تعیین شده در خدمت منافع یک گرایش سیاسی خاص را به انجام برسانند؛ و نه سوژه هایی انقلابی و رزمنده که بی تخفیف پای در میدان مبارزه برای احقاق رهایی خود نموده اند.

و اکنون، در آستانه ۸مارس، که در تقویم مناسبات غیر حکومتی، یکی از مهم ترین سمبل های مبارزه با ارتجاع در شمایل های مختلف است، سکوت معنا دار رهبران برجسته در قبال مساله زنان و مناسبت روز جهانی آزادی زن بیش از پیش به چشم می آید؛ آن هم پس از این که سال ها، تحت هر گونه فشار و سرکوبی، بخش هایی از جنبش زنان در معنای عام، در خیابان ها ولو برای چند دقیقه، مساله رهایی زنان را عمومی اعلام نموده اند. پس از ۲۲ بهمن و شکست اصلاح طلبان هم در عرصه استراتژی و هم تاکتیک ها، و ایجاد جو سرخوردگی عمومی در مردم، تا پایان سال دو مناسبت مشخص مارس و چهارشنبه سوری وجود داشت که رهبران سبز، عامدانه و بر مبنای آگاهی طبقاتی خود رسما مناسبت نخست یعنی روز جهانی زن را نادیده گرفتند و نمایندگان رفرمیست آنان در جنبش فمینیستی نیز در این سکوت به طرز شرم آوری سهیم گشتند و گویی که هرگز، در اندیشه ۸ مارس و صحبت از مساله ای به نام مساله زنان نبوده اند! رفرمیست ها و لیبرال ها که از ۶۰ی ماه به این سوی، با ریاکاری هرچه تمام تر سخن از «جنبش بدون خشونت» و هر گونه مبارزه قهرآمیز و خشونت بار به زبان می آورند، این بار، تزویر را به نهایت آن رساندند و عملا ۸ مارس، که در سال های گذشته همواره یادآور اعتراضات آرام زنان در خیابان های شهر بود و به هر حال با خشونت رژیم سرکوب می شد را رها کردند، و پشت مناسبتی سنگر گزیدند که آن هم طبق سنت مالوف سال های قبل، ذاتا خشونت بار و پر تشنج است. چگونه می توان این وضعیت را توضیح داد؟ آیا جز این است که رفرمیست ها با تمام توش و توان، با بهره جستن از تمام نیروهایشان در جنبش های اجتماعی مختلف، و با اراده ای زاییده آگاهی از منافع طبقاتی شان، جایگاهشان در ساختار حاکم و موضوعیتشان در صورت وقوع یک تغییر زیربنایی و رادیکال، می کوشند که آگاهی نیرو های حاضر در جنبش ضد دیکتاتوری را به تاخیر بنیدازند و از روشن شدن منافع و جایگاه های طبقاتی توده رادیکال در متن خیابان ها جلوگیری نمایند؟!

مناسبت ۸ مارس فرصت مناسبی بود که مطالبات زنان به خواست های این جنبش توده ای علیه دیکتاتوری در خیابان ها پیوند بخورد و تعیین خاصی به موقعیت زنان در جنبش جاری ببخشد. با این حساب انفعال لیبرال فمینیست ها در سایه رهنمود های رهبران سبز و استراتژی های سازشکارانه آنان، و تهی کردن جنبش زنان از مسمای آن، خیانت آشکاری تلقی خواهد شد که نقش آنان را به تدریج کم رنگ و موضوعیتشان را در دل جنبش زنان در مفهوم عام آن، منتفی خواهد نمود. رفرمیست ها و لیبرال ها دست در دست لیبرال فمینیست ها که اکنون خواست ها و مطالبات آزادی خواهانه و برابری جویانه زنان را وجه المصلحه پیشبرد منافع خود نموده اند باید به خوبی بدانند که اگر فریادی در حنجره ای زندانی بماند، در قیال تاریخ پاسخ گو خواهند بود. زنان داغ دیده این سرزمین نه می بخشند و نه فراموش می کنند....

^[1] و از پیش تعیین شده در خدمت منافع یک گرایش سیاسی خاص را به انجام برسانند؛ و نه سوژه هایی انقلابی و رزمنده که بی تخفیف پای در میدان مبارزه برای احقاق رهایی خود نموده اند

در شرایطی به استقبال ۸ مارس روز جهانی زن، روز مبارزه زنان علیه فقر و تبعیض و استبداد می رویم که شاهد حضور بی پروا و چشمگیر زنان و دختران در جنبش اخیر، توده ای و ضد دیکتاتوری مردم ایران هستیم.

این تحول کیفی در حوزه مطالبات زنان البته یکباره نبود و از هیچ زاده نشد. جنبش زنان در ایران شکلهای متنوعی داشته و دارد. از موارد جزیی و مرتبط با سبک زندگی و زندگی روزمره گرفته تا صورت های عمومی تر و کلان تر می توان مواردی را از فعالیت و طرح پیگیرانه مطالبات مشاهده کرد. تلاش دختران جوان در شکستن تابوها و کلیشه های جنسیتی در جامعه، روند همواره رو به افزایش پذیرش داوطلبان دختر در آزمون دانشگاه ها و مراکز علمی علیرغم اعمال سهمیه بندی جنسیتی، مبارزه زنان کارگر و خانواده های کارگری، مبارزه زنان برای کسب شرایط برابر در زندگی مشترک با درج شروط ضمن عقد، گسترش ادبیات زنانه، تلاش زنان و دختران به ویژه در نقاط روستایی برای با سوادی، گسترش وبلاگ های زنان،مبارزه زنان و دختران با گشت های ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر برای حق آزادی پوشش، تغییرات در نحوه ی پوشش، تشکیل صندوق های همیاری زنان، مبارزه با قتل های ناموسی و… تنها بخشی از مبارزات زنان در زندگی روزمره برای دستیابی به بدیهی ترین حقوق سلب شده از ایشان است.

اما بغضی که ترکید و انعکاس فریادش هر روز گسترده تر خواهد شد بغض زنان اسیر کار بدون مزد خانگی قربانی نابرابری فرصت های شغلی و بیکاری رو به افزایش بود؛ حرکت و حضور درخشان زنان چیزی جز پیامد آلام زنان سرپرست خانوار طبقات فرودست و کم درآمد ، زنان شاغل در کارگاه های زیر زمینی، بخش خدمات و کارهای پست خانگی که همواره در معرض سوء استفاده و تحقیر اند، نبود؛

زنانی که خیابان را به عنوان بی واسطه ترین عرصه برای بیان مطالبات خود برگزیدند مگر به جز این زنان بودند : زنان پرستار و معلمی که در بدترین شرایط استخدامی

انجمن ها و نشریات زنان در دوران مشروطیت

مبارزات برابری و رهایی طلبانه زنان ریشه ای بس گسترده در تاریخ ایران دارد. یکی از دوران انکارناپذیر مبارزات زنان دوران مشروطیت می باشد. در آن روزگار یکی از اشکال فعالیت زنان، ایجاد تشکل های خویش و کوشش برای مشارکت در اداره امور جامعه ایران بود. تشکیل انجمن های سیاسی و اجتماعی، برجسته ترین اقدام در جهت نهادسازی و شکل گیری فضای مدنی در دوره مشروطه است. در این انجمن ها، زمینه های تمرین دموکراسی وجود داشت و به تدریج تعداد بسیاری از آنها در سراسر کشور شکل گرفتند. در ابتدا این تشکل ها اختصاص به مردان داشتند؛ اما به تدریج با حضور زنان در انجمن ها، زمینه تشکیل انجمن های خاص زنان فراهم شد. اغلب این انجمن ها به صورت نیمه سری یا سری به فعالیت می پرداختند (خسروپناه، ۱۳۸۱

برخی از انجمن‌ها و سازمان‌های مخفی زنان به نبردهای مسلحانه برای مشروطیت دست می‌زدند. برای مثال، در مبارزه‌ای مسلحانه بین موافقان و مخالفان مشروطه در آذربایجان جسد ۲۰ زن در لباس مردانه یافت شده است. در سال ۱۲۹۰ وقتی شایعه شد برخی نمایندگان مجلس به خواسته‌های روس‌ها تن داده‌اند حدود ۳۰۰ تن از زنان با تپانچه به مجلس رفتند تا آنان را مجبور به «حراست از آزادی و تمامیت ارضی کشور» کنند.

«اتحادیه غیبی نسوان» که در حقیقت یک سازمان مخفی محسوب می شد دارای گرایش های تند انقلابی بود و خود را سخنگوی تهیدستان جامعه می دانست. این انجمن در دوره اول و دوم مشروطیت به تلاش های وسیعی دست زد، دیدگاه سیاسی–اجتماعی داشت و نظرات آن مبنی بر اینکه شوراها یا انجمن های زنان می باید مورد تصویب مجلس قرار گیرند و صورتی رسمی به خود بگیرند، در مجلس اول نیز مورد بحث قرار گفته بود (آفاری، ۱۳۷۷). آن ها برنامه اصلاحی به مجلس ارائه دادند که اگر مجلس شورای ملی نمی تواند قانون را اجرا کند چهل روز اداره آن را به زنان سپارد تا قانون و نظمیه را اصلاح کنند، بانک ملی برپا کنند، کمپانی برای نان ایجاد کنند، قشون عثمانی را عقب نشانند، آب سالم به مردم برسانند، و… تشکیل اتحادیه غیبی نسوان و ارائه برنامه اصلاحی از سوی آنان نشانه ی دگرگونی فکری زن ایرانی و خواست آنان در تغییر شرایط زندگی فردی و اجتماعی خویش در برابر مردان به ویژه در حوزه سیاسی است.

«ندای زنان ترانه آزادی است»

مشغول به کاراند، زنان کارمند و کارگری که در آتش سرمایه داری مردسالار آب می شوند و گاه حتی نه تنها از حقوق بدیهی شغلی خود محرومند بلکه مورد آزار جنسی کارفرما قرار می گیرند زانی که کسب و کارشان در معرض دست اندازی حافظان امنیت سرمایه است، زانی که برای امرار معاش روزانه خود و خانواده خویش ناگزیر از تن فروشی اند و در فقدان کامل امنیت و بی حقوقی مطلق و تحقیر دایمی قرار دارند و از جانب شرع، دستگاه های سرکوب و قاتلان عنکبونی و خفاشان شب به تهدید مداوم و مرگ محکوم هستند؛ عجب آنجاست که به جای آنکه جامعه ای که ایشان را قربانی مطامع خود کرده محکوم گردد خود ایشان به سوی نیستی پرتاب می شوند!.

فریادی که بلند شد فریاد زانی بود که در فقدان کار، بیمه بیکاری و تامین اجتماعی در چنبره فقر زنانه گرفتارند، آنانی که به کار ارزان کم اهمیت یکنواخت و بدون امکان ارتقای مهارت و ارتقای شغلی مشغولند، زانی که در فقدان سقط جنین قانونی و رایگان مجبور به سقط جنین های مرگ آور و بیماری زا هستند؛ دختران کار و خیابانی که در بی پناهی کار می کنند و هم محروم از حق کودکی اند و هم محروم از حقوق کار و هم محروم از حقوق زنان! این بغض بغض زانی بود که همراه با خانواده هایشان در آتش فقر می سوزند؛ زنان و دختران جوانی که برای دستیابی به آزادی جنسی و تجربه جنسی سالم و لذت بخش با تابوها و کلیشه ها و مناسبات سخت گیرانه جنسی در جدالند و به دلیل فقدان آموزش جنسی در مدارس و دانشگاه ها از دستیابی به رابطه لذت بخش و سالم نیز گاه محرومند. و البته این صدا، صدای همه زانی بود که تمامی شئون زندگی اشان از تحصیل و شغل گرفته تا سکونت و سفر تحت سلطه اصل تمکین از مرد بوده و هست!

در آستانه ۸ مارس امسال رزا مصرتر از پیش توجه جامعه را به مساله نابرابری جنسیتی و نقش و اهمیت زنان در مبارزات جاری جلب می نماید؛ ما همچنان بر اتحاد جنبش زنان با سایر جنبش های مترقی از جمله جنبش کارگری و دانشجویی اصرار می ورزیم، از ایجاد تشکل های مختلف در محل زیست و محل کار توسط زنان حمایت کرده و



در همین راستا دموکراسی از پایین و تشکیل شبکه های اجتماعی را تنها راه پیشبرد جنبش ارزیابی می کنیم. به اعتقاد رزا بسیج نیرو و اتکا به توان و پتانسیل زنان به جای لابی گری و چانه زنی و استفتاء و کمپین مهمترین تاکتیک پیشبرد مطالبات ایشان است. لزوم پراتیک نظری و کار برای طرح ریزی برنامه به جهت تاثیر گذاری عملی در جنبش، همچنین ازایه الگو و بدیل سوسیالیستی و انتقال تجارب تاریخی و جهانی– آن هم در شرایطی که با چهره سازی و الگو سازی برای جنبش ها نماد ساخته می شود و از این طریق بر جنبش ها مهر زده می شود از دیگر اولویت های رزا در پیشبرد مبارزات زنان است. در راستای تحقق این اهداف رزا دست تمامی افراد و گروه هایی که خواهان لغو نابرابری جنسیتی، مبارزه با دیکتاتوری هستند و بر تحقق جامعه ای بهتر و بدیل سوسیالیستی باور دارند به گرمی می فشارد

پس:

جنبش رزمنده زنان به پیش

مرگ بر دیکتاتوری، زنده باد قدرت میلیونی مردم

پیروز باد سوسیالیسم

رهایی زنان ایران(رزا)

۸ مارس ۲۰۱۰– ۱۷ اسفند ۱۳۸۸



سیاسی و ملی نیز می پرداخت (خسروپناه، و (ساناساریان، ۱۳۸۴).

«زبان زنان» (۱۲۹۸ – ۱۳۰۱ه.ش) از نشریات تأثیرگذار و ممتازی بود که به مدیریت «صدیقه دولت آبادی» در اصفهان نشر می یافت. تنها زنان نویسندگان مطالب این نشریه بودند، از این رو حقوق زنان محور اصلی مطالب را تشکیل می داد. به علاوه، مطالب سیاسی با رویکرد انتقادی نیز در این نشریه دارای جایگاه ویژه بود. به دلیل همین رویکرد انتقادی «زبان زنان»، مدیریت آن مورد آزار و اذیت قرار داشت و در نهایت به دستور رئیس الوزرا مجوز فعالیت آن لغو شد. (خسروپناه، ۱۳۸۱) از دیگر نشریات مطرح در این دوره، «نامه بانوان» (۱۲۹۹ – ۱۳۰۰ه.ش) به سردبیری «شهناز آزاد» (دختر حسن رشدیه) است که در تهران منتشر می شد. مسئله آموزش و تعلیم و تربیت زنان از جمله موضوعات اصلی این نشریه را تشکیل می داد. علاوه بر آن شهناز آزاد به همراه همسرش از مدافعان کشف حجاب بودند و در این زمینه نیز فعالیت هایی انجام دادند. (ساناساریان، ۱۳۸۴). «جهان زنان» (۱۳۰۰ – ۱۳۰۱ه.ش) مجله مهم دیگری بود که به مدیریت «فخر آفاق پارسا» در مشهد انتشار می یافت. در این نشریه به لزوم تعلیم زنان، امور خانه داری، و بهداشت تاکید می شد. لحن این نشریه میانه رو بود اما با این وجود مورد آزار سنت گرایان قرار داشت (خسروپناه،۱۳۸۱

ساناساریان، الیز (۱۳۸۴) جنبش حقوق زنان در ایران، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.
خسروپناه، محمدحسین (۱۳۸۱) هدف ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، تهران: پیام امروز.

آفاری، ژانت (۱۳۷۷) انجمن های سری زنان در نهضت مشروطه، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: بانو

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت ۸ مارس

از نان و گل‌سرخ تا سپیده و رهایی

۸ مارس سال ۱۸۵۷ زنان کارگر صنایع نساجی شهر نیویورک در اعتراض به شرایط غیرانسانی کار خود دست به راهپیمایی زدند. نصیب آن زنان دردمند شجاع جز ضرب و شتم پلیس نبود، اما حرکت قهرمانانه‌ی آنان نقطه‌ی عطفی شد، و در ۸ مارس ۱۹۰۸ بار دیگر پانزده‌هزار زن کارگر از جان‌گذشته در را نیویورک با شعار «نان و گل‌سرخ» و درخواست شرایط انسانی کار و زندگی به شورش واداشت، تا خاطره‌ی این قهرمانی نیرویی شود که در ۸ مارس ۱۹۱۷ هزاران زن گارگر معترض را به خیابان‌های سن‌پترزبورگ بکشاند و با پشتیبانی مردان کارگر آغاز انقلابی سرنوشت‌ساز را رقم زند؛ و این نیرو تا امروز ادامه یابد که زنان و مردان آزاده در سراسر جهان ۸ مارس را به پاس نخستین حرکت متشکلِ زنانِ برابری‌خواه گرامی بدانند.

هرچند حکومت‌های خودکامه هنوز گردهمایی‌های این روز را برنمی‌تابند، سوداگران می‌کوشند آن را با بسته‌بندی در زرورق جشن‌های پوشالی از محتوای واقعی خود تهی کنند، و زن‌ستیزی نهفته‌ی دیرپا هنوز بسیاری از مردمان را آگاه یا ناآگاه به نادیده انگاشتن آن وامی‌دارد، ۸ مارس همواره یادآور مبارزه‌ی دیرینه و پرفراز و نشیب زنان در پی حقوق انسانی خویش بوده است؛ و به گواه تاریخ، فریاد دادخواهی زنان نه‌تنها هرگز خاموش نشده که از طلب عدالت اقتصادی و شعار نان و گل‌سرخ فراتر رفته و به خواستِ سپیده و رهایی رسیده است. امروز حتی در دورافتاده‌ترین نقاط جهان صداهای پنهان‌مانده و در گلو خفه‌شده‌ی زنان فریادی شده که حقوق شایسته‌ی انسانی، برابری شغلی و آموزشی و سیاسی، حق تعیین سرنوشت خویش، آزادی انتخاب، اختیار پوشش و مراوده‌ی آزاد، و کنترل بدن خود را طلب می‌کند.

در سرزمین ما نیز از دیرباز آزاده‌زنانی زیسته‌اند که نخواستند در چنبره‌ی ستم و تبعیض، از سر نومیدی، خود و زندگی خود را به آتش بسوزانند و تباه کنند. زانی که به جرم تسلیم نشدن به خودفریبی سنت‌های غلط تن به زندان و شکنجه و قتل و تجاوز دادند و بار «بدنامی» بر دوش کشیدند. زانی که نماد آزادگی شدند تا زانی دیگر به احترام یاد و خاطره‌ی آن‌ها فریاد رهایی سر دهند. زانی که در سه دهه‌ی گذشته، جدا از قیدوبندها و تبعیض‌های



عرفی و قومی و تعصبات خانوادگی، بیش از پیش فشار تهدید، اعدام و سنگسار را احساس کردند؛ بیش از پیش در چنگال قوانین نابرابر و ناعادلانه‌یی دست و پا زدند که آن‌ها را نه جنس دوم که گاه هیچ شمرد؛ زانی که دیده شدن چند تار موی‌شان به کابوسی جمعی بدل شد، و نظارت پلیسی بدن‌شان– از پلک چشم تا ساق پا– هر روز به آن‌ها یادآوری کرد که جز شیء چیزی به شمار نمی‌آیند؛ اما، این همه را تاب آوردند و با وجود دردی که در عمق جان خویش تجربه می‌کردند پایداری نشان دادند؛ در جست‌وجوی روزنه‌یی به روشنایی گام به گام پیش رفتند و آگاهی دادند، تا آن جا که درد مشترک خود را در پهنه‌یی گسترده فریاد زدند و با تحمل شکنجه و زندان و نثار بی‌هیاهوی جان خویش چشم جهانیان را خیره کردند. زنانی شجاع، جویای زندگی در جامعه‌یی آزاد و سربلند، که با پیشگامی در افشای تجاوزجنسی در شکنجه‌گاه‌ها و سلول‌های تاریک نه‌تنها تابوی دیرینه‌ی پرده‌پوشی‌های مصلحتی را شکستند، که پرده از چهره‌ی کریه و رفتار ددمشانه‌ی ستم‌کاران برگرفتند.

کانون نویسندگان ایران ۸ مارس– روز جهانی زن– را به تمامی زنان جهان، به‌ویژه زنان مبارز و سخت‌کوش ایرانی، شادباش می‌گوید و امیدوار است زنان و مردان آزاده‌ی این سرزمین از مبارزه با باورهای ریشه‌دار مردسالاری در درون خویش و در عرصه‌ی عمومی دست برندارند تا خواستِ آزادی و برابری به باوری همگانی تبدیل شود و راه رسیدن به جامعه‌یی رها از تبعیض و فشار و سرکوب را هموار سازد.

کانون نویسندگان ایران

۱۵ اسفند ۱۳۸۸

ناتالی لومل: شخصیتی برجسته در کمون پاریس

کلودین ره زهره ستوده

ناتالی لومل، این بانوی بزرگ، تاریخ کمون پاریس را ننوشته بلکه آن را ساخته است. خاطراتش را به رشته تحریر در نیاورده، نامه ای ازاو بر جای نمانده است، هیچ چیز. فقط امضایش مثل دیگران درپائین اعلامیه های دیواری کمون یا شعارهایی مثل: « ما کار می خواهیم و سودش را برای خود، نه استثمارگر می خواهیم و نه ارباب» دیده می شود. (نگاه کنید به کارت عضویت ۲۰۱۰ انجمن دوستداران کمون پاریس)

بهمین جهت به یاد این چهره بزرگ، سال ۲۰۱۰ را به اواختصاص داده ایم. این بهترین فرصتی است که این شخصیت را که تمام زندگی اش را صرف دفاع ازدنیای کارکرده، از فراموشی بیرون آوریم.

ناتالی، در سال ۱۸۲۶ در شهر «پرست»(۱) بدنیا آمد و پدر و مادرش نهایت فداکاری را بکاربردند تا فرزندشان از سطح آموزش خوبی برخوردارشود. وی درسال ۱۸۴۵ ازدواج کرد و دارای سه فرزند شد.

سپس ناتالی و شوهرش، در شهر «کمپر»(۲) به شغل کتابفروشی پرداختند. ده سال قبل ازرویداد کمون، آنها عازم پاریس شده و ناتالی، در« محله بروتن ها »(۳) در مجاورت ایستگاه راه آهن « مون پرناس»(۴) در یک کارگاه صحافی مشغول به کار شد. بنا به گزارشی از پلیس، ناتالی به علت: « پرداختن به سیاست، خواندن روزنامه های «ضاله» باصدای بلند، و آمد ورفت مداوم به کلوب ها « توجه همگان را به خود جلب کرده بود.

ناتالی لومل عضو انجمن بین المللی کارگران (انترناسیونال اول) بود. در سال ۱۸۶۵، سندیکای کارگران صحاف کار، که توسط اوژن وۆرلن(۵) و ناتالی لومل تأسیس شده بود، برابری دستمزد برای زنان و مردان را مطالبه و آن را بدست آورد.

اوژن وۆرلن، برپائی رستورانی مردمی وهمگانی به نام لآخرمیت(۶) را پیشنهاد د و ناتالی را برای مدیریت آن انتخاب کرد.این ایده با موفقیت مواجه شد.

ناتالی لومل، در دوران «کمون پاریس»، هم خود راصرف سازماندهی زنان کرد. در ۱۱ آوریل ۱۸۷۱، وی همراه با الیزابت دِ میتری یف(۷) «اتحاد زنان برای دفاع از پاریس و پرستاری از زخمی ها» را تأسیس کردند. برنامه «اتحاد

سومین سالگرد درگذشت پوران بازرگان است. به یاد او متن زیر بین دوستانی که بر مزارش گرد آمده بودند پخش شد. این متن کوتاه اشاره ای ست به زندگی و مبارزه «مادر جونز» (Mother Jones) زنی برجسته در تاریخ جنبش کارگری آمریکا.
پرلاشز، پاریس، ششم مارس ۲۰۱۰

مادر جونز (۱۹۳۰–۱۸۳۰)

گِریگ اوکسلی Greg Oxley
سر‌دبیر نشریه لاریپوست La Riposte

دادستان ویرجینیای غرب ایالات متحده معتقد بود که «مادر جونز خطرناک ترین زن آمریکا» ست. ماری هاریس جونز مورد نفرت سرمایه داران بود و محبوب همهٔ کارگرانی که تصادفا با او آشنا شده بودند و اینها تعدادشان چقدر زیاد بود. او در ۱۸۳۰ در ایرلند زاده شد. پدر بزرگش محکوم به اعدام و به دار آویخته شده بود، زیرا علیه استعمار انگلیس شورش کرده بود. خودش در دوران کودکی سربازان ملکهٔ انگلیس را دیده بود که سِرشورشیان را بریده بر سرِ نیزه ها زده بودند. در ۱۸۳۵ پدرش که کارگر بود برای کار در پروژهٔ کشتیدن راه آهن به سفر رفت و کمی بعد، خانواده اش به او پیوستند و پس از چندی، همگی به تورونتو (کانادا) نقل مکان کردند. ماری هاریس مدت کوتاهی در یک صومعه به معلمی مشغول شد و سپس به کار خیاطی پرداخت. در ۱۸۶۱ با جرج جونزکه کارگر ریخته گری و سازمانده سنديکا در ممفیس (درهٔ تنسی) بود ازدواج کرد.

زندگی شخصی او با حوادث فاجعه باری رقم خورده است. فرزندان و شوهرش همگی در بیماری واگیردار تب زرد که در ۱۸۶۷ ممفیس را فراگرفت از دست رفتند. بعدها خودش چنین نوشت: «قربانیان، قبل از هر کس دیگر، کارگران بودند. ثروتمندان می توانستند شهر را ترک کنند. مدرسه ها و کلیساها بسته بود. ورود به خانهٔ بیمار بدون اجازهٔ خاص ممنوع بود. فقرا نمی توانستند خرج پرستار بپردازند. روبروی خانهٔ ما ده نفر از این بیماری همه گیر مردند. تمام اطراف ما را مرده فراگرفته بود. جسد‌ها را بدون مراسم، شب ها دفن می کردیم. دائم فریاد شیون و گریه می شنیدیم. چهار فرزند خردسالم هریک پس از دیگری مریض شدند و مردند. تن ظریفشان را قبل از دفن، با دست های خودم شستم. شوهرم نیز تب کرد و

زنان …» مطالبات متعدد دیگری را در برمی گرفت از جمله: برابری دستمزد بین مردان و زنان، حق کارکردن (سازماندهی کارگاه های مصادره شده) ، به رسمیت شناختن پیوند زناشویی اختیاری ، حق طلاق و غیره.

طی « هفته خونین »(۸)، ناتالی لومل با همیاری دیگر زنان درباریکاد میدان بلانش(۹) به مقاومت ادامه داد. وی در ۲۱ ژوئن ۱۸۷۱ دستگیر وبه تبعید در یکی ازدژهای نظامی محکوم شد. سرانجام ناتالی در ۲۸ ژوئن ۱۸۷۹ (هشت سال بعد)، از تبعید بازگشت. در ۸ نوامبر ۱۸۷۹، سرپرستی جشن بازسازی اطاق سندیکائی کارگران صحاف کار به وی مَحول شد و در روزنامه «سازش ناپذیر»(۱۰) به مدیریت هانری رُشفور(۱۱) به شغل تا کردن روزنامه پرداخت.

هنگامی که بعلت « فرسودگی ناشی از زندگی مبارزاتی»، مجبور به ترک شغلش شد، هانری رُشفور مقرری ناچیزی برای او تعیین کرد. اما در آن ایام، چون هانری رُشفور به «بۆلانژیسم»(۱۲) پیوسته بود، درنتیحه ناتالی لومل اذریافت کمک مالی وی خودداری کرده و بدین سان درفقر و تهیدستی کاملی فرو رفت.

نابینا، در سن ۹۰ سالگی، ناتالی لومل به خانه سالمندان «بیستر»(۱۳) منتقل و ۵ سال بعد در تاریخ ۸ مه ۱۹۲۱ درگذشت: در پنجاهمین سالگرد کمون پاریس در ماه مه.

مارس ۲۰۱۰ – اسفند ۱۳۸۸

برگردان ازفصل نامه شماره ۱ انجمن دوستداران کمون پاریس، به تاریخ ۲۰۱۰

زیرنویس ها:

†Claudine REY

۱ – Brest شهری در شمال غربی فرانسه

۲ – Quimper شهری در شمال غربی فرانسه

۳ – Les Bretons

۴ – Montparnasse

۵ – Eug ne VARLIN

اوژن وِرلَن متولد ۱۸۳۹ انقلابی فرانسوی و کارگر صحاف کار چاپخانه و دبیر شاخه فرانسوی انجمن بین المللی

کارگران (انترناسیونال اول). وی عضو کمیته مرکزی گارد ملی کمون پاریس و عضو کمیسیون مالی کمون پاریس بود. و در روز ۲۸ مه ۱۸۷۱ به دست ارتش ورسای به طرز فجیعی به قتل رسید.

۶ – La Marmite

رستوران عمومی برای کمک به کارگران و زحمتکشان با قیمت ارزان بود و هم چنین فرصتی فراهم کرد تا در این مکان به آموزش سیاسی بپردازند.

۷ – Elisabeth DMITRIEFF

الیزابت دِ میتری یف متولد ۱۸۵۱ در شهر «وُلُوک» در روسیه، فمینیست روسی و عضو انترناسیونال اول بود که توسط مارکس در سن بیست سالگی به پاریس فرستاده شد تا در کمون پاریس شرکت کند. پس از هفته خونین به روسیه گریخت.

۸ – پاریس، توسط کمونارها در روز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تسخیر و اولین حکومت کارگری جهان که به کمون پاریس معروف است در آنجا برقرار شد. این حکومتدر مجموع بیشتر از ۷۲ روز طول نکشید و طی هفته خونین از ۲۱ تا ۲۸ مه توسط آدولف تی یر رهبر حکومت ورسای و ارتش آن به خاک و خون کشیده شد. در هفته خونین، بیست و پنج تا سی هزار نفر از کمونارها و مردم پاریس در

پنج و نیم به پشت دیوارهای کارخانه می رسیدند و در آنجا در فضائی انباشته مملو از چیخ و سر و صدای ماشین ها، لحظات جوانی شان را ۱۴ ساعت، همه روزه لگد مال می کردند [لحظات جوانی شان ۱۴ ساعت در روز لگدمال می شد]. وقتی در این خانواده عیالوار تأمل می کردی می توانستی تقریباً بشنوی این فریاد را که « ای چرخ های حریص سرمایه داری، یک لحظه بایستید تا ما بتوانیم یک بار هم که شده صدای آدمی بشنویم؛ یک لحظه هم بگذارید باور کنیم که تمام زندگی این نیست!»

مادر جونز در مبارزات متعدد نقش درجهٔ اول بازی کرد، از جمله در اعتصاب معدنچیان آرنوت (پنسیلوانیا). او زنان معدنچیان را به طرزی شگفت انگیز در مبارزه سهیم کرد: «وقتی شرکت می خواست اعتصاب شکنان را به مصاف اعتصاب گران بفرستد، به مردها گفتم در خانه بمانند و بگذارند زنها ترتیب «زردها» (اعتصاب شکنان» را بدهند. یک ارتش حسابی از زنان خانه دار سازمان دادم. آنها باید با جاروهاشان، با لته ها و اسفنج ظرف شوئی شان، با سطل هاشان در نزدیکی معدن حاضر شوند. روز موعود خودم تا معدن نرفتم مبادا با دستگیری من، ارتش دچار پراکندگی شود. یک زن ایرلندی را که بیشتر قیافه ای تماشایی داشت برای رهبری حمله برگزیدم. او دیر از خواب بیدار شده بود و باید زود آماده می شد. خود را باپوشیدن دامنی قرمز رنگ روی پیراهن بلند خواب آراسته بود. جوراب بلند سفید در یک پایش بود و جورابی سیاه در پای دیگر. روی موهای سرخ و وِزکرده اش یک شال سرخ رنگ انداخته بود. چشم های دریده ای داشت. به او گفتم: تو ارتش را تا در ورودی چاه معدن می بری. قابلمه ات را بردار و یک چکش. و وقتی «زردها» با قاطرهاشان سر رسیدند همگی با چکش روی قابلمه ها می کوبید و زرد‌ها را با چوب جارو می زنید و آنها را بیرون می رانید. از هیچکس نترسید.»

وقتی زنها شروع به زدن قابلمه ها کردند، رئیس پلیس آمد و به زن ایرلندی گفت: «مواطب باشید خانم! شما با این کار، قاطر‌ها را رم می دهید.» مادر جونز نقل می کند که ایرلندی چگونه او را با زدن روی قابلمه به گودال انداخته در حالی که فریاد می زده «برید کم شید، خودتون و قاطر‌هاتون». در آن لحظه به نظر می رسید که حتی قاطر‌ها علیه زرد‌ها شوریده بودند و جفتک می زدند. زرد‌ها پا به فرار گذاشتند، در حالی که زنها با چوب جارو و لتهء ظرف شویی آنها را دنبال می کردند.»

هرچند کارفرمایان کوشیدند به نحوی خاص اعتصاب را به پایان برسانند، اما اعتصاب پیروز شد. یک شب که مادر جونز در منزل رئیس سندیکای محل (به



کوچه و خیابان قتل عام وچهل و پنج هزار نفر دستگیر و بسیاری از آنان تبعید یا اعدام شدند.

۹ – La place Blanche

۱۰ – L Intransigent

۱۱– Henri ROCHEFORT

ادیب، روزنامه نگار، سیاستمدار و نویسنده جمهوری خواه و ضد امپراتوری فرانسه و از همراهان کمونارها و از دوستان ویکتور هوگو و ژول وائس و … بود. وی مدیریت روزنامه «سازش ناپذیر» را بعهده داشت که از ژوئیه ۱۸۸۰ منتشرشده و در واقع صدای کمونارها بود. هانری رُشفور کم کم به راست افراطی و خصوصاً «دکترین بۆلانژیسم نزدیک شده و سرانجام منجر به قطع روابط با دوستان سابقش شد. وی در کمال تنهایی و بی تفاوتی مردم به خاک سپرده شد، گرچه تا پایان عمر همچنان ضد روحانیت (آنتی کلریکال) باقی ماند.

۱۲ – Boulangisme

دکترین جنبش ناسیونالیستی و راست افراطی منتسب به ژنرال ژرژ بۆلانژه وزیر جنگ جمهوری سوم فرانسه بود.

۱۳– Bictre

نام ویلسون) مهمان بوده، ناگهان در می زند. منزلی که خانواده ویلسون در آن می نشستند در گرو صاحبخانه بود و صاحبخانه همان صاحب معدن بود. تازه واردان برای رئیس سندیکا پیشنهادی داشتند: «اگر قبول کنی که از این منطقه بروی و بگذاری اعتصاب بخوابد، خانه ات را از گرو در می آوریم و ۲۵ هزار دلار هم به تو می دهیم.» مادر جونز می نویسد: «هرگز پاسخ او را فراموش نمی کنم که گفت: «آقایان، اگر به عنوان مهمان به خانهٔ ما آمده اید قدمتان روی چشم، اما اگر برای این آمده اید که به درستکاری و شرافت خودم و کارگرانی که به من اعتماد کرده اند خیانت کم از شما می خواهم که فوراً اینجا را ترک کنید و هرگز به اینجا پا نگذارید.» ویلسون اعتصاب گرانی را که دچار مشکل شده بودند پیش خود پذیرفت، هرچه داشت با آنها قسمت کرد و با اندکی که داشت می ساخت و قناعت می کرد. مادر جونز باز هم در این باره نوشته است: «او با مشکلات مبارزان پایه و عادی خوب آشنا بود. رهبرانی مثل او را دیگر این روزها نداریم.»

از سال ۱۹۰۴ مادر جونز به عنوان مسوؤل سازمان دهی در حزب سوسیالیست آمریکا فعالیت می کرد و سپس در ۱۹۱۱ به سندیکای معدنکاران ایالات متحدهء آمریکا بازگشت. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۲ در جریان اعتصاب Paint Creek و Cable Creek تظاهرات فرزندان معدنچیان را در خیابان های چارلستون رهبری کرد. پنج ماه بعد، در جریان یک تظاهرات دیگر در حالی که ۸۲ سال از عمرش می گذشت بازداشت شد. او را به «توطئهء قتل» متهم کردند و به ۲۰ سال حبس جنائی محکوم گردید. خوشبختانه در ماه مه ۱۹۱۳ در پی انتخاب یک فرماندار جدید آزاد شد. مادر جونز تا پایان عمر در ۱۹۳۰ یعنی تا صد سالگی با جنبش کارگری در ارتباط بود و می گفت: «اگر می خواهید برای آرامش روح اموات دعا کنید، بکنید، اما به خصوص به خاطر زنده ها مبارزه کنید!»او در گورستان سندیکای معدنچیان در مونت او لیو Mount Olive (کوه زیتون) نزدیک شهر سن لویی در ایالت ایلی نویز به خاک سپرده شد. در کنار بنای یادبودی که برایش ساخته اند، روی پلاک جمله ای می خوانیم که آخرین وصیت اوست: «مبادا هیچ خائنی بر مزار من درنگ کند.»

* از نشریه لاریپوست (نشریه جناح مارکسیستی حزب کمونیست فرانسه، شماره ۵۱، مارس – آوریل ۲۰۱۰)